

دانشگاه علامه طباطبائی
دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی
بیان نامه کارشناسی ارشد

بسمه تعالی

سیمار معشوقه در غزلیات حافظ و شکسپیر

دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی

دانشگاه علامه طباطبائی



۱۳۸۷ / ۳ / ۷

نویسنده: نفیسه اسماعیل زاده شاهرودی

استاد راهنما: جناب آقای دکتر محمد حسن حسن زاده نیری

استاد مشاور: جناب آقای دکتر محمد خطیب

۱۳۸۶
۱۰۵۱۳۶

فرم گردآوری اطلاعات پایان نامه ها

کتابخانه مرکزی دانشگاه علامه طباطبائی

عنوان: سیمای معشوق در غزلیات حافظ و شکسپیر	
نویسنده / محقق: نفیسه اسماعیل زاده شاهرودی	
مترجم: نفیسه اسماعیل زاده شاهرودی	
استاد راهنما: جناب آقای دکتر محمد حسن حسن زاده نیری	استاد مشاور: جناب آقای دکتر محمد خطیب
استاد داور: جناب آقای دکتر ابراهیم	جناب آقای دکتر ترابی
کتابنامه: دارد	واژه نامه: ندارد
۱۳۸۷ / ۳ / ۷ - ۷	
نوع پایان نامه: بنیادی <input checked="" type="checkbox"/> توسعه ای <input type="checkbox"/> کاربردی <input type="checkbox"/>	
مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد سال تحصیلی: ۸۵-۸۶	
محل تحصیل: تهران	نام دانشگاه: علامه طباطبائی
دانشکده: ادبیات و زبان های خارجی	
تعداد صفحات:	گروه آموزشی: زبان و ادبیات فارسی
کلید واژه ها به زبان فارسی: حافظ، شکسپیر، معشوق، غزل	
کلید واژه ها به زبان انگلیسی: Hafiz, Shakespeare, Beloved, Sonnet	

اطلاعات درج شده در این فرم
 صرفاً جهت اطلاع است و
 هیچگونه تعهدی
 ایجاد نمی کند

تقدیم به همه آن‌هایی که غم نان هنوز مجال عشق ورزیدنشان را نگرفته
است و تقدیم به معشوق قرن ۲۱.

بگذار همه بر این رمانتیسم کهن بفندند. من از روح شوالیه‌ها زاده شده‌ام؛

از روح سرگردان اسکارت، از روح آتشین هوگو، از روح تند رومئو،

از روح سبز ژولیت، از روح لیلی، از روح مجنون.

من عشق را در بدوی‌ترین قامتش می‌ستایم. هنوز دوستت دارم معشوق

قرن بیست و یک!

من تو را چنان گلادیاتورهای قرون وسطی عاشقم.

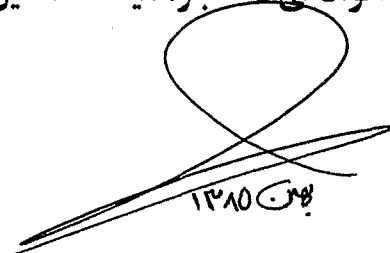
اینجانب نفیسه اسماعیل زاده شاهرودی دانشجوی دوره کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی به این وسیله اعلام می‌نمایم که در نگارش پایان‌نامه خود با عنوان سیمای معشوق در غزلیات حافظ و شکسپیر

امانت‌داری را رعایت نموده و نظرات مطرح شده در این پایان‌نامه متعلق به من است و در کلیه مواردی که به نحوی از انحاء از آراء و نظرات دیگران استفاده کرده‌ام منبع آن آراء و نظرات را به دقت و به روشنی در هر مورد به صورت جداگانه ذکر کرده‌ام. چنان‌چه پس از تسلیم این پایان‌نامه برای دفاع معلوم شود که بر اساس مطالب فوق خلافی صورت گرفته است نمره فعلی پایان‌نامه این‌جانب منتفی و حق هیچ‌گونه اعتراضی نخواهم داشت. همچنین چنان‌چه پس از فراغت از تحصیل این‌جانب معلوم شود که در این پایان‌نامه خلافی صورت گرفته این حق برای دانشگاه محفوظ خواهد بود که اعتبار مدرک تحصیلی این‌جانب را باطل اعلام نماید.

نام و نام خانوادگی دانشجو: نفیسه اسماعیل زاده شاهرودی

امضاء:

تاریخ:



۱۳۸۵

چکیده

الف. موضوع و طرح مسئله (اهمیت موضوع و هدف):

حدود یک قرن از ایجاد نخستین کرسی ادبیات تطبیقی در جهان می گذرد اما در ایران هنوز نام این رشته چنان که باید شناخته شده نیست و کارهایی که در این زمینه انجام شده بسیار اندک است.

هدف از این پژوهش بررسی دیدگاه های دو تن از بزرگان ادبیات جهان، خواجه حافظ شیرازی و ویلیام شکسپیر در گستره فراخ ادبیات تطبیقی است.

ب. مبانی نظری شامل مرور مختصری از منابع، چارچوب نظری و پرسشها و فرضیه ها: پیشینه تحقیق بسیار بسیار مختصر بود اما دیوان غزلیات حافظ و مجموعه غزلیات شکسپیر، شرح های مختلفی بر این دو مجموعه و کتابهایی که به بررسی مفهوم عشق در ادبیات فارسی و انگلیسی پرداخته بودند از مهم ترین منابع این پژوهش بودند.

شبهات ها و یا تفاوت های احتمالی دیدگاه این دو شاعر در توصیف معشوق کدام است؟

فرهنگ هریک از این دو ادیب تا چه اندازه بر شیوه توصیف آنها تاثیر گذاشته است؟

پ. روش تحقیق شامل تعریف مفاهیم، روش تحقیق، جامعه مورد تحقیق، نمونه گیری و روشهای نمونه گیری، ابزار اندازه گیری، نحوه اجرای آن، شیوه گرد آوری و تجزیه و تحلیل داده ها:

ادبیات تطبیقی به مطالعه روابط میان ادبیات کشورهای جهان و شبهات ها و تفاوت های احتمالی میان آنها و بررسی چگونگی نفوذ روشهای تفکر ادبی، انشعاب آنها از یکدیگر یا ادغامشان باهم است.

پس از مطالعه دقیق غزلیات حافظ و شکسپیر از تمام ابیات مربوط به معشوق فیش برداری، سپس ویژگی های ظاهری و رفتاری در فیش ها به دقت تفکیک شد، پس از تهیه جدول و نمودار فراوانی این ویژگی ها در هر دو سوی، سیمای معشوق به طور جداگانه در هریک از دو مجموعه ترسیم و در نهایت شبهات ها و تفاوت ها استخراج شد.

ت. یافته های تحقیق:

اشتراکات دیدگاه های این دو شاعر بزرگ جهانی در توصیف سیمای معشوق و حتی اشتراکات در زمینه باورهای این دو فرهنگ نیز بسیار جالب توجه بود، ضمن اینکه تفاوت میان معشوق حافظ و شکسپیر که نشان از تاثیر فرهنگ و مسایل اجتماعی و سیاسی عصر این دو شاعر داشت نیز از نکات ارزشمندی است که جزء یافته های این پژوهش محسوب می شود.

ث. نتیجه گیری و پیشنهادات :

توجه به چند کلید واژه و رمز مشترک در آثار ادیبان جهان ، سرآغاز یک مطالعه عمیق در گستره ادبیات تطبیقی باشد ، همچنان که دو شاعر بزرگ مورد تحقیق ، موارد بسیار مناسبی برای مقایسه بودند .

بررسی آثار دیگر بزرگان ادب ایران و ایران و کشف شباهت ها و تفاوت های حاصل از این مقایسه ها ، گامی موثر در گسترش فرهنگ و ادب ایران زمین ، گشودن دریچه های تازه به دنیای پژوهش و تحقیق و در نهایت جهانی اندیشیدن است .

صحت اطلاعات مندرج در این فرم براساس محتوای پایان نامه و ضوابط مندرج در فرم را گواهی می نمایم .

نام استاد راهنما : محمد حسن زارره نیری

سمت علمی : استادیار

نام دانشکده : ادبیات فارسی زبان های خارجی

رئیس کتابخانه :

حسن زارره نیری

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

مقدمه

۱	فصل اول: معشوق حافظ
۷	بخش اول: ویژگی‌های ظاهری
۷	(۱) روی زیبا
۸	(۲) زلف
۹	(۳) چشم
۱۱	(۴) لب و دهان
۱۱	(۵) قد
۱۳	(۶) ابرو
۱۴	(۷) مژه
۱۴	(۸) خال
۱۵	(۹) زرخندان
۱۷	بخش دوم: ویژگی‌های رفتاری و شخصیتی
۱۷	(۱) عاشق‌کشی
۱۹	(۲) دور بودن از عاشق
۲۱	(۳) بی‌وفایی و پیمان‌شکنی
۲۲	(۴) ناز و غمزه
۲۳	(۵) مستی
۲۴	(۶) داشتن عشاق فراوان
۲۶	(۷) بی‌توجهی به عاشق و بی‌خبری
۲۷	(۸) ستمگری و سنگین‌دلی
۲۸	(۹) حسن جاودان و خوبی مطلق
۲۸	دیگر ویژگی‌ها

۴۰	فصل دوم: معشوق شکسپیر.....
۴۲	بخش اول: ویژگی های ظاهری.....
۴۲	(۱) چشم.....
۴۵	(۲) لب.....
۴۶	(۳) گونه.....
۴۷	دیگر ویژگی ها.....
۵۰	بخش دوم: ویژگی های رفتاری و شخصیتی.....
۵۰	(۱) دوری از عاشق.....
۵۳	(۲) بی توجهی به عاشق.....
۵۵	(۳) داشتن عشاق فراوان.....
۵۶	(۴) قدرت.....
۵۷	دیگر ویژگی ها.....
۶۵	فصل سوم: شباهت ها.....
۷۹	فصل چهارم: تفاوت ها.....
۸۷	سخن آخر.....

مقدمه:

بیش از ۹۰ سال پیش، با ایجاد کرسی " ادبیات تطبیقی " در دانشکده ادبیات شهر لیون، این دانش در کشور فرانسه جایگاه رسمی یافت. لیک بدیهی است که برای ایجاد و استفاده از آن کسی در انتظار این واقعه نمانده بود.

اصطلاح " ادبیات تطبیقی " از قرن ۱۸ در متون ادبی مغرب زمین به کار رفت و بسیاری از استادان قرن ۱۹ این نام را به تعلیمات خود اطلاق می کردند.

نخستین بار " سنت بور " در سال ۱۸۶۶، تعریف روشنی از ادبیات تطبیقی ارائه داد. طبق تعریف وی موضوع این دانش، مطالعه روابط میان ادبیات کشورهای مختلف جهان است. در واقع مقصود از ادبیات تطبیقی، مقایسه ساده و مطلق نیست. بلکه توجه خاص به این مطلب است که موضوع ها و روش های فکری ادبی چگونه در هم نفوذ کرده، یا از یکدیگر منشعب شده و یا با هم ادغام شده اند و نهضت های بزرگ ادبی را به وجود آورده اند.

ناشناخته و مهجور بودن این رشته در میان دوستان ادبیات در ایران و سابقه ذهنی نگارنده از غزل های شکسپیر، دلیل اصلی نگارش این پژوهش بود.

در این پایان نامه، سعی شده است پس از مطالعه و بررسی دقیق غزل های هر یک از این دو شاعر به تنهایی و رجوع به مقاله ها و کتاب های مرتبط با موضوع در حد بضاعت، بستر مناسبی برای مقایسه تصویر معشوق ایرانی و نیرانی فراهم آید و بخش کوچکی از اهداف دانش ادبیات تطبیقی، تامین گردد.

این پژوهش در چهار فصل تنظیم شده است:

فصل اول به توصیف سیمای معشوق از نظرگاه حافظ می پردازد و ویژگی های ظاهری و رفتاری معشوق را در غزلیات خواجه شیراز بررسی می کند. در فصل دوم به تماشای تابلوی زیبایی می رویم که شکسپیر از معشوق خود به نمایش گذاشته است. فصل سوم شباهت های شگفت انگیز این دو تصویر و فصل چهارم تفاوت های آن دو را بیان می کند.

در دو فصل نخستین، تمام توصیف ها از زبان حافظ و شکسپیر است و به نظر نگارنده هیچ گواهی از شعر این دو شاعر، دیدگاه آنان نسبت به معشوق را نشان نمی دهد.

از آنجایی که تقریباً بر اساس بسامد کاربرد در شعر این دو شاعر، به بررسی ویژگی های ظاهری و رفتاری پرداخته شده، در مورد بعضی از آنها فقط یک توضیح تک بیتی آورده شده که در واقع اشاره در مجموعه غزلیات آن قدر مختصر بوده که می شد از آن چشم پوشی کرد ولی نگارنده را دریغ آمد که از بیان آن خودداری کند. دو فصل پایانی هر چند برداشت های شخصی نویسنده این پایان نامه است، کوشیده تا بر مبنای دلایل مستند و پشتوانه های علمی باشد.

بدیهی است با تمام تلاش ها و ریزی‌های، کم و کاستی‌هایی هم مشاهده می‌شود که پیشاپیش از همه صاحب نظرانی که این پژوهش را مطالعه می‌کنند، پوزش می‌خواهم.

در پایان از زحمات بی‌دریغ و راهنمایی‌های عالمانه اساتید بزرگوار جناب آقای دکتر حسن زاده نیری و جناب آقای دکتر محمد خطیب سپاسگزاری می‌کنم که بدون بهره‌گیری از محضر ایشان، نگارش این تحقیق میسر نمی‌شد. و اما آرزوی پایانی این نوع نوشته‌ها، که من آن را به آرزوی حافظ شیرین سخن پیوند می‌زنم:

عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

فصل اول: معشوق حافظ

دوش می آمد و رخساره برافروخته بود تا کجا باز دل غمزده ای سوخته بود

رسم عاشق کشی و شیوه شهر آشوبی جامه ای بود که بر قامت او دوخته بود

«در مورد حافظ هر کسی از ظن خود یار او شده است. کسانی که اندیشه اجتماعی و چپی داشته اند او را متفکر یا مبارز اجتماعی و ستیزه گر با قلدران و قلدری و حامی محرومان انگاشته اند. زاهدان اعم از دینی اندیشان یا صوفی اندیشان او را مانند خود زاهد و صوفی یا عارف دیده اند. فلسفی مشربان فیلسوف دیده اند. خیام گرایان خیام گرا دیده اند و اینها هیچ کدام راهی به دهی نمی برد. زیرا نه ذهنیت حافظ بلکه ذهنیت این حافظ پژوهان را نشان می دهد.»^۱

«حافظ پیش از هر چیز و بیش از هر چیز یک شاعر است. محتوای درون مایگی سخن او اساساً جوهر شعری است و خاستگاه نخستین سخنوری اش عنصر خیال است و نه اندیشه. در دل «کارگاه خیال» احساس و اندیشه، تصور و برداشت، کوله بار فرهنگی و عرفانی و بازتاب رویدادهای جهان بیرونی روی می نمایند. دستخوش دگرگونی و استحاله پذیری می شوند و سرانجام به گونه تصاویر رنگارنگ و گونه گون بر مسند سخن شاعرانه می نشینند.

خواجه شیراز وارسته ای است که خود را حافظ راز خود و عارف وقت خویش می داند. به موجب شواهد و قرائن تاریخی، او به هیچ سلسله ی صوفیانه پیوسته نبوده است و نه به هیچ پیر طریقتی.

حتی آن گاه که او در مقام یک «عارف» در فضای تصور ما رخ می نماید، می توان گفت که عرفان او عرفانی است بیشتر شاعرانه و برخاسته از یک تجربه ی شخصی و باطنی و این که این

عرفان شاعرانه - تجربی در هیچ یک از قالب‌های صوفیانه و عرفانی شناخته شده‌ی پیش از او، هم روزگار او و پس از او در نمی‌گنجد.^۱

حافظ به گفته‌ی **مجتهدی** انسانی با کنش کامل است. «انسان با کنش کامل در هر لحظه‌ی هستی، زندگانی را از همه سوی حس می‌کند. هر تجربه‌ای برای او چنان تازه است که گویا پیش از آن هرگز وجود نداشته، از این روی هر تجربه‌ای برای او با هیجان همراه است و در این مسیر همدوش تجاربش تحول و تکامل می‌یابد، آن‌ها را برای سازگاری با خویش تحریف نمی‌کند و ساختار وجودی خویش را بر پایه پیشداوری‌های سنگواره‌ای بنا نمی‌نهد، آزادانه به پیشواز تجربه‌ها می‌شتابد و چنین کسی هیچ‌گاه پیش‌بینی‌پذیر نیست. فرزند راستین لحظه‌هاست. در هر لحظه آماده پذیرش نوآموزه‌های هستی است. مسیرش را چهارچوبی سخت و محدود نمی‌داند که طرح‌واره‌ی آغاز و انجام و پیوستارش همان پیش چشمش باشد.»^۲

او در ادامه می‌گوید: «فراترین چکاد آزادی، آزادی تجارب و احساسات است. آن‌که بدان دست یافت، شخصیتی انعطاف‌پذیر می‌یابد که در برابر تجربه‌های حیاتی تنها کنش‌پذیر نیست بلکه می‌تواند برای گشودن راه‌های نوین ادراک و بیان از آن‌ها بهره‌مند شود. چنین شخصیتی به تعبیری عاطفی‌تر است، چه گستره‌ی عواطف او وسعت بیشینه‌ای از غم و شادی را در برمی‌گیرد.»^۳

از این روی می‌توان گفت که چنین انسانی هیچ‌گاه نمی‌گذارد خود روزمره احساسات او را تحریف کند. حافظ نیز فراترین احساس بشری یعنی عشق را از خرد و عقل و

(۱) **خرید کاشفی، علی**: هستی‌شناسی کلام حافظ، مجله آرنج، شماره ۱۳۶، تابستان ۱۳۸۶

(۲) **مجتهدی، محسن**: حافظ چاکبک لوار چه می‌داند؟ رزن، روزنامه ابرار، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۷

(۳) همان

منطق معتبرتر می‌شمارد و بازتاب این باور در تمام دیوان او پرتوافکن است:

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است

کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

«و اما عشق...»

و اما فرصت آن چشم دریایی

و اما آسمان با هر چه باران داشت

و ناگاهان زلال لحظه‌ها را

چشم‌هایی در تب آینه‌ها پاشید

و اما دوست

و اما یک نفر با هر چه روشن

هر چه روییدن

و اما یک نفر با هر چه موزون

هر چه آهنگین

و اما یک نفر شیرین.....»^۱

و آن یک نفر شیرین کسی جز معشوق نیست که پیوسته نقاب بر چهره دارد و هر کس حکایتی به تصور از او می‌نگارد و آن‌گاه که نقاب از چهره بردارد و برقع گشاید، جهان یکسر می‌آراید و آتش رویش، عاشق را به رقص می‌آورد. همان خوی کرده‌ی همیشه مستی که در عین بی‌وفایی و سنگین دلی نوازش‌گر است و طبع لطیف دارد.

سخن بر سر زمینی یا آسمانی بودن معشوق حافظ پیوسته یکی از نکات مهم گفت‌وگوهای حافظ‌شناسی و نقل محفل حافظ‌شناسان بوده و هست که شاید همچون بحث جبر و اختیار هیچ‌گاه به نتیجه نرسیده و دست هیچ گروهی در مقام برنده این چالش‌ها بالا نرفته است. راست این است که حافظ را صرفاً جزء یکی از این گروه‌ها قرار دادن کاری نادرست و غیرواقعی است. حافظ گذشته از همه‌ی رندی‌هایش یک انسان است و در دنیای انسان‌ها همه چیز نسبی است یعنی در فاصله میان صفر تا صد پیوسته در تغییر و حرکت است. اگر معشوق زمینی را در سوی صفر و معشوق آسمانی را در سوی صد این خط سیر قرار دهیم، ^{شاید} ^{بسیار} ده درصد از غزلیات حافظ بین صفر تا بیست و ده درصد بین هشتاد تا صد قرار بگیرد و ظاهراً هشتاد درصد باقیمانده در حالت میانه و بین ۲۰ تا ۸۰ متغیر است و این شاید همان چیزی باشد که بهاء‌الدین خرمشاهی از آن با نام معشوق ادبی یاد می‌کند. کوتاه سخن این که «دل دادن به بالا بلندی عشوه‌گر، نشان دل برگرفتن یا حتی غافل ماندن از آفریدگار او نیست. همچنان که به یاد آوردن یکی الزاماً نشان توجه همزمان به آن دیگری نیست.»^۱

عبدالحسین زرین‌کوب در «نقش بر آب» دیوان حافظ را دفتر عشق می‌داند. «عشق، با تمام جلوه‌های آن که صنعت ایهام لطیف و سحرآمیز بیان شاعر، آن را از رابطه‌ی جسمانی تا

(۱) مسکوب، شاه‌رخ: درکوی دوست، چاپ دوم، تهران: مؤازری، ۱۳۷۱، ص ۱۲۹

روحانی و از محبت بشری تا الهی قابل احتمال می‌سازد.^۱

به هر حال معشوق می‌تواند در می‌کده یا امیری مقتدر یا آن‌که حضرت حق باشد و در هر سه مورد صفاتی که شاعر به معشوق نسبت می‌دهد می‌تواند درست باشد. اما به این دلیل که پرداختن به تمام ریزه‌کاری‌های این دسته‌بندی‌ها در این جستار کوتاه نمی‌گنجد، تنها به لایه‌های ظاهری غزلیات حافظ و تقسیم‌بندی ویژگی‌های معشوقی که در ابیات مختلف غزل‌های خواجه شیراز رخ نموده است بسنده می‌کنیم. این ویژگی‌ها را می‌توان به دو دسته‌ی ظاهری و رفتاری تقسیم کرد:

۱) نوری، کوب، عبدالحسین: نقش برآب، تهران: مگن، ۱۳۶۸، ص ۹

بخش اول:

ویژگی های ظاهری:

«فریاد که از شش جهتم راه ببستند آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت»
 ویژگی های جسمانی که حافظ معشوقش را با آن ها وصف می کند فراوان و گوناگون است و در عین حال توجه به برخی صفات ظاهری معشوق در شعر خواجه کاملاً مشهود است. پس از بررسی این ویژگی ها در غزلیات حافظ به یک بسامد نسبی از آن ها در دیوان شاعر دست یافتیم که بر اساس بسامد به بیان مهم ترین آن ها می پردازیم:

(۱) روی زیبا:

ز شرم آن که به روی تو نسبتش کردم سمن به دست صبا خاک در دهان انداخت
 روی زیبای معشوق که آن را «به مثل ماه فلک نتوان گفت» ناله ی عاشق را به آسمان می رساند
 اما همین روی زیبا آینه ای است در برابر دیدگان عاشق که در آن «نظر جز به صفا نتوان کرد» و
 بی شمع دلفروز روی او نور و صفا از بزم عاشق رخت می بندد و از اعماق جان فریاد برمی آورد که
 «روشن از پر تو رویت نظری نیست که نیست». ترک پرچهره ی حافظ که شبانگاهی بی خبر از دیار
 او می کوچد، صبر و قرار از دل مسکین او می رباید و او که روزگاری همچون ماه نو جلوه گری کرده
 است از شاعر عاشق روی می پوشاند و با برگرفتن آفتاب رویش از سرزمین آرزوهای خواجه
 شیرین سخن، روز او را همچون شب دیجور، تیره و تار می کند. عاشق، بی قرار معشوق حتی
 باده نوشی را بی روی سرو گل اندامش حرام می داند و هر شبانگاه بدین امید سر بر بالین می گذارد
 که صبحگاهان دیگر بار آفتاب سیمایش طلوع کند و طالعش را همایون گرداند.

محمدعلی اسلامی ندوشن، سیه چرده و روی برافروخته را دو توصیف از توصیف‌های ناب دیوان خواجه در ارتباط با روی زیبای یار می‌داند.^۱

(۲) زلف:

روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم که پریشانی این سلسله را آخر نیست
و دیگر بار اضطراب و پریشانی شاعر و این بار از عطر گیسوان یار... از این روی از سویدای دل
آرزو می‌کند همداستانی خاطر مجموع خود و زلف پریشان یار را ببیند. طره شبرنگ و زنجیر
زلف یار دلش را همچون زندان، اسیر خود کرده است. سلسله مشکینی که عقل شاعر را
می‌رباید اما نسیم جان بخشی که از آن می‌خیزد روح را صفا می‌دهد و تنهاگناه بخت پریشان
و دست کوتاه عاشق است که از دست یازیدن به گیسوی معنبر معشوق بازش می‌دارد. همان
زلفی که هزار دل را به یکی تار مویش می‌بندد و قصه‌ی چین و شکن‌های خم اندر خمش،
قصه درازی است که شاعر از حکایت کردنش باز می‌ماند و از آن روی که کسی روی گفت‌وگو با
زلف دلکش معشوق را ندارد: «بی‌گفت‌وگوی، زلف تو دل را همی کشد»

حافظ دل آرزومندش را مدیون بوی زلف یار می‌داند و نغمه‌ای از آن را به هزاران نافه‌ی
تاتاری نمی‌دهد. عاشق در آرزوی این سلسله به سلک عیاران درمی‌آید و با آن که می‌داند
افتادن در این دام بلا در تقدیرش آمده است از معشوق می‌خواهد که زلف نپیراید. خواجه،
سرگشته و حیران از یک سوی «به از حمایت زلفش» در جهان پناهی نمی‌بیند و از دیگر سوی
سرهای بریده و خون‌های ریخته، بی‌جرم و جنایت را عاقبت پیچیدن در کمند یار می‌داند.

«ز چین زلف کمندت کسی نیافت خلاص»

فرخنده آرامش شاعر در پناه گیسوان آشفته و سیاه یار، آن گونه است که هرگز هوای

مسکن مألوف نمی کند و به دعا می گوید:

همای زلف شاهین شهپرت را دل شاهان عالم زیر پر باد

کسی کو بسته زلفت نباشد همیشه غرقه در خون جگر باد

حافظ نیک می داند که دلش آویخته در خم زلف یار است و امید دارد آن که رسم آشوب و

شیوه‌ی تطاول به کمند گیسوان یار آموخته است، صبر و قرار به دل بی قرار او نیز می آموزد.

دلی بیقرار که ذکر زلف سیاه معشوق همچون دردی، پیوسته با اوست.

زلفی که راهزن سلامت می شود اما در سایه هموست که پریشانی شب‌های دراز و غم دل

آخر می شود. و اسارت در آن خم طره از هر مصلحتی بالاتر است و صد افسوس که شاعر

هیچ‌گاه به گره‌گشایی از آن گیسوی عنبرین نایل نیامده است و خوب می داند که «زان طره

پرپیچ و خم سهل است اگر بیند ستم».... «کان طره شبرنگ او بسیار طراری کند» با این حال

عاشق پیوسته از بخت پریشان خود می نالد که زلف معشوقه را به دست دیگران افکنده است.

حاشا که حکایت این شرح بی نهایت توان گفتن که خواجه خود می سراید:

«آن شرح بی نهایت کز زلف یار گفتند حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد»

(۳ چشم):

به جز آن نرگس مستانه که چشمش مرساد زیر این طارم فیروزه کسی خوش نشست

آنچه هیچ‌گاه از چشم یار جدا نمی شود، مستی است و شاعر این مستی را تنها به چشم

شاهد دل‌بند خویش خوش می داند همان چشمی که فریبش صد فتنه در جهان انداخته است

و همواره عربده جویی می‌کند.

همگان از باده مستند و عشاق از چشم مست یار، مست می‌شوند و هیچ‌کس از آن چشم شوخ جان نمی‌برد اما شاعر به آن سیاه عاشق‌کش هزاران آفرین می‌گوید.

شبانگاهان که کرشمه‌ی چشم معشوق را به خواب می‌بیند از خود بیخود می‌شود و آن خواب را بسی خجسته‌تر از بیداری می‌داند. نرگس در محضرش مستی می‌آموزد و عاشق به آستان بوسی‌اش می‌شتابد حال آن‌که می‌داند «از شراب غرورش به کس نگاهی نیست.»

دو چشم شوخی که «ختا» و «حبش» را بر هم زده‌اند و در عین مستی، نوازش‌گری و مردم‌داری، خون عاشق را به قدح می‌نوشند و شاعر نیک آگاه است که از چشم یار جان نتواند بردن که از هر سوی کمین کرده است و تیری اندر کمان دارد و جانب هیچ آشنا نگاه نمی‌دارد.

نرگس مستانه معشوق، علم و فضلی را که عاشق سال‌ها به خون دل گرد آورده است به یغما می‌برد و باز با یار سرگران می‌کند؛ «آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت.»

همان صیادی که مرغ وحشی دل حافظ را به دام می‌آورد و امان از فریبی که بسی اشک با خاک راه می‌آمیزد، اما از آن جا که قضای آسمان است، دیگرگون نمی‌شود.

عاشق پیوسته به خود نهیب می‌زند که ایمان خود را از چشم شوخ یار نگاه دارد زیرا غارت‌گری صفت اوست.

در جایی به زیبایی می‌گوید:

گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس شیوه تو نشدش حاصل و بیمار بماند»

دودلی‌ها و اضطراب‌های شاعر او را رها نمی‌کند؛ در جایی به خود می‌گوید که با آن چشم